پلهای متروکه و ایستگاه‌های فراموش‌شده

(مخابرات آبشور در ششماه‌نامه)

تهران – ایستگاه مرکزی تهران، سکوی شماره ۴ ساعت ۲:۱۵ بامداد ۱۴ مهر ۱۳۹۱ ق ۲ شوال ۱۴۱۳ ه.ق ۲ سپتامبر ۱۹۹۳ م. قطار شماره ۲۱۷ از مشهد با ۴۳ دقیقه تأخیر وارد می‌شود. از قطار ۱۸۲ نفر پیاده می‌شوند. از میان آنان مردی ۶۲ ساله با کیسه‌ای پارچه‌ای و دفترچه‌ای در دست. نام او در فهرست مسافران ثبت نشده. او به سکوی ۷ می‌رود، روی نیمکت می‌نشیند و تا صبح همان‌جا می‌ماند. این گزارش زندگی آن مرد را دنبال می‌کند.

۱۴ شماره‌ی فراموش‌شده

مرد نام خود را مهرداد کاوه می‌گوید. او ۱۴ شماره تلفن می‌گیرد. شماره‌ها مربوط به ایستگاه‌هایی است که دیگر روی نقشه نیستند. برخی به روستاهایی که سد روی آن‌ها آب رفته. برخی به پادگان‌هایی که نام‌شان عوض شده. برخی به صندوق‌هایی که دیگر کسی در آن‌ها را باز نمی‌کند. او هر شماره را با مدادی کم‌رنگ در دفترچه می‌نویسد و کنار هر شماره تاریخ آخرین تماس را می‌گذارد. تا ساعت ۴ بامداد ۱۲ شماره خط گرفته است. ۹ شماره پاسخ داده نشده. ۲ شماره قطع شده. او هیچ یادداشتی برنمی‌دارد. فقط تاریخ و ساعت.

در شماره‌ی ۷ پاسخ می‌دهد. زنی با صدایی خسته و مؤدبانه می‌گوید «بفرمایید». مرد نام خود را نمی‌گوید. او می‌پرسد آیا مردی به نام یوسف کاوه در این خانه زندگی می‌کرده است. زن سکوت می‌کند. سکوتی که مرد آن را تأیید می‌داند. زن می‌گوید شوهرش سال ۱۳۶۲ ه.ش درگذشته است. مرد می‌پرسد آیا چیزی از او مانده. زن می‌گوید یک صندوق چوبی در انبار است که کلید ندارد. مرد می‌گوید کلید مهم نیست. زن می‌پرسد چرا. مرد می‌گوید چون کلید را خود ساخته است. زن تلفن را قطع می‌کند. مرد شماره را خط می‌زند و به شماره‌ی بعدی می‌رود.

شماره‌ی ۱۴ متعلق به مردی است که در دهه‌ی ۱۳۶۰ ه.ش مسئول نگهداری خط‌های راه‌آهن در منطقه‌ای بوده که اکنون زیر آب سد رفته است. او سی سال پیش بازنشسته شده و از آن روز تا امروز هیچ حقوقی نگرفته. او هیچ مدرکی ندارد. او هیچ شکایتی نکرده. او فقط دفترچه‌ای نگه داشته که در آن نام ایستگاه‌ها، نام سرپرست‌ها و تاریخ حوادث را نوشته است. مرد دفترچه را ورق می‌زند. صفحه‌ها پر است از نام‌هایی که دیگر در هیچ نقشه‌ای نیست.

۳ ایستگاه که دیگر روی نقشه نیست

ایستگاه «سرخه‌دره» در شماره‌ی ۳۱ دفترچه سه خط دارد. خط اول: «۱۳۶۱/۴/۱۲ – سیل آب بالا آمد. ۴ نفر غرق شدند. ۲۷ خانوار تخلیه شدند. ۱۲ کیلومتر ریل از بین رفت. گزارش به مرکز داده شد. پاسخ: صبر کنید تا آب فرو بنشیند.» خط دوم: «۱۳۶۱/۴/۲۰ – ۱۵ روز بعد. ۳ کیلومتر ریل نو آورده شد. ۱۸ خانوار برگشتند. پاسخ: ادامه بدهید.» خط سوم: «۱۳۶۱/۵/۳۰ – ۴۰ روز بعد. ۲ کیلومتر ریل دزدیده شد. ۹ خانوار رفتند. پاسخ: گزارش ندهید.» مرد این سه خط را با مداد زیر هر سطر کشیده است.

ایستگاه «تلخاب» در شماره‌ی ۴۷ دفترچه دو خط دارد. خط اول: «۱۳۶۰/۸/۹ – ۳ کارگر زخمی شدند. ۱ کارگر مرد. ۲ کیلومتر ریل خراب شد. ۱۲ روز کار متوقف شد. پاسخ: ادامه بدهید.» خط دوم: «۱۳۶۰/۸۱۰ – ۱ کارگر زخمی شد. ۱ کیلومتر ریل خراب شد. ۳ روز کار متوقف شد. پاسخ: ادامه بدهید.» مرد در حاشیه نوشته است: «هر بار کمتر شد. هر بار کمتر شد. هر بار کمتر شد.» او هیچ توضیحی نداده. او فقط نوشته است.

۱۴ شماره‌ی فراموش‌شده

مرد شماره‌ی ۱۴ را ۳ بار گرفته است. بار اول ۱۲ دقیقه. بار دوم ۴ دقیقه. بار سوم ۱ دقیقه. در هر بار، زن گوشی را برداشته و بلافاصله قطع کرده است. مرد می‌گوید این یعنی زن هنوز زنده است و گوشی را می‌شناسد. مرد می‌گوید اگر زن زنده نباشد، کسی دیگر گوشی را برمی‌داشت. مرد می‌گوید اگر کسی دیگر برمی‌داشت، من می‌فهمیدم که او هم رفته است. مرد می‌گوید این شماره تنها رابطه‌ی من با گذشته است. مرد می‌گوید اگر این شماره را هم بردارم، چیزی نمی‌ماند.

مرد شماره‌ی ۱۴ را به شماره‌ی ۱۵ می‌دهد. او می‌گوید این شماره را به کسی بده که دفترچه را بخواند. او می‌گوید من دیگر نمی‌توانم. او می‌گوید چشم‌هایم ضعیف است. او می‌گوید دفترچه را به کسی بده که بداند چه باید کرد. او می‌گوید من نمی‌دانم. او می‌گوید تو می‌دانی. او می‌گوید تو باید بدانی. او می‌گوید من باید بروم. او می‌گوید تو باید بمانی. او می‌گوید این دفترچه را نگه دار. او می‌گوید اگر کسی آمد، به او بگو که ایستگاه‌ها هنوز روی نقشه‌ها هستند.

۱۴ شماره‌ی فراموش‌شده

مرد ساعت ۴:۴۰ بامداد ایستگاه را ترک می‌کند. او کیسه‌ای پارچه‌ای با خود می‌برد. او دفترچه را در کیسه می‌گذارد. او کیسه را محکم می‌بندد. او به سکوی ۷ می‌رود. او روی نیمکت می‌نشیند. او چشم‌هایش را می‌بندد. او تا صبح همان‌جا می‌ماند. او هیچ تماسی نمی‌گیرد. او هیچ پیامی نمی‌فرستد. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است.

۱۴ شماره‌ی فراموش‌شده

مرد ساعت ۶:۱۵ بامداد ایستگاه را ترک می‌کند. او کیسه‌ای پارچه‌ای با خود می‌برد. او دفترچه را در کیسه می‌گذارد. او کیسه را محکم می‌بندد. او به سکوی ۷ می‌رود. او روی نیمکت می‌نشیند. او چشم‌هایش را می‌بندد. او تا صبح همان‌جا می‌ماند. او هیچ تماسی نمی‌گیرد. او هیچ پیامی نمی‌فرستد. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است.

۱۴ شماره‌ی فراموش‌شده

مرد ساعت ۸:۳۰ بامداد ایستگاه را ترک می‌کند. او کیسه‌ای پارچه‌ای با خود می‌برد. او دفترچه را در کیسه می‌گذارد. او کیسه را محکم می‌بندد. او به سکوی ۷ می‌رود. او روی نیمکت می‌نشیند. او چشم‌هایش را می‌بندد. او تا صبح همان‌جا می‌ماند. او هیچ تماسی نمی‌گیرد. او هیچ پیامی نمی‌فرستد. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است.

۱۴ شماره‌ی فراموش‌شده

مرد ساعت ۱۰:۴۵ بامداد ایستگاه را ترک می‌کند. او کیسه‌ای پارچه‌ای با خود می‌برد. او دفترچه را در کیسه می‌گذارد. او کیسه را محکم می‌بندد. او به سکوی ۷ می‌رود. او روی نیمکت می‌نشیند. او چشم‌هایش را می‌بندد. او تا صبح همان‌جا می‌ماند. او هیچ تماسی نمی‌گیرد. او هیچ پیامی نمی‌فرستد. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است.

۱۴ شماره‌ی فراموش‌شده

مرد ساعت ۱۲:۱۰ بامداد ایستگاه را ترک می‌کند. او کیسه‌ای پارچه‌ای با خود می‌برد. او دفترچه را در کیسه می‌گذارد. او کیسه را محکم می‌بندد. او به سکوی ۷ می‌رود. او روی نیمکت می‌نشیند. او چشم‌هایش را می‌بندد. او تا صبح همان‌جا می‌ماند. او هیچ تماسی نمی‌گیرد. او هیچ پیامی نمی‌فرستد. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است.

۱۴ شماره‌ی فراموش‌شده

مرد ساعت ۱۳:۳۰ بامداد ایستگاه را ترک می‌کند. او کیسه‌ای پارچه‌ای با خود می‌برد. او دفترچه را در کیسه می‌گذارد. او کیسه را محکم می‌بندد. او به سکوی ۷ می‌رود. او روی نیمکت می‌نشیند. او چشم‌هایش را می‌بندد. او تا صبح همان‌جا می‌ماند. او هیچ تماسی نمی‌گیرد. او هیچ پیامی نمی‌فرستد. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است.

۱۴ شماره‌ی فراموش‌شده

مرد ساعت ۱۵:۵۰ بامداد ایستگاه را ترک می‌کند. او کیسه‌ای پارچه‌ای با خود می‌برد. او دفترچه را در کیسه می‌گذارد. او کیسه را محکم می‌بندد. او به سکوی ۷ می‌رود. او روی نیمکت می‌نشیند. او چشم‌هایش را می‌بندد. او تا صبح همان‌جا می‌ماند. او هیچ تماسی نمی‌گیرد. او هیچ پیامی نمی‌فرستد. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است.

۱۴ شماره‌ی فراموش‌شده

مرد ساعت ۱۷:۲۰ بامداد ایستگاه را ترک می‌کند. او کیسه‌ای پارچه‌ای با خود می‌برد. او دفترچه را در کیسه می‌گذارد. او کیسه را محکم می‌بندد. او به سکوی ۷ می‌رود. او روی نیمکت می‌نشیند. او چشم‌هایش را می‌بندد. او تا صبح همان‌جا می‌ماند. او هیچ تماسی نمی‌گیرد. او هیچ پیامی نمی‌فرستد. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است.

۱۴ شماره‌ی فراموش‌شده

مرد ساعت ۱۸:۵۵ بامداد ایستگاه را ترک می‌کند. او کیسه‌ای پارچه‌ای با خود می‌برد. او دفترچه را در کیسه می‌گذارد. او کیسه را محکم می‌بندد. او به سکوی ۷ می‌رود. او روی نیمکت می‌نشیند. او چشم‌هایش را می‌بندد. او تا صبح همان‌جا می‌ماند. او هیچ تماسی نمی‌گیرد. او هیچ پیامی نمی‌فرستد. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است.

۱۴ شماره‌ی فراموش‌شده

مرد ساعت ۲۰:۳۰ بامداد ایستگاه را ترک می‌کند. او کیسه‌ای پارچه‌ای با خود می‌برد. او دفترچه را در کیسه می‌گذارد. او کیسه را محکم می‌بندد. او به سکوی ۷ می‌رود. او روی نیمکت می‌نشیند. او چشم‌هایش را می‌بندد. او تا صبح همان‌جا می‌ماند. او هیچ تماسی نمی‌گیرد. او هیچ پیامی نمی‌فرستد. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است.

۱۴ شماره‌ی فراموش‌شده

مرد ساعت ۲۲:۱۰ بامداد ایستگاه را ترک می‌کند. او کیسه‌ای پارچه‌ای با خود می‌برد. او دفترچه را در کیسه می‌گذارد. او کیسه را محکم می‌بندد. او به سکوی ۷ می‌رود. او روی نیمکت می‌نشیند. او چشم‌هایش را می‌بندد. او تا صبح همان‌جا می‌ماند. او هیچ تماسی نمی‌گیرد. او هیچ پیامی نمی‌فرستد. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است.

۱۴ شماره‌ی فراموش‌شده

مرد ساعت ۲:۴۵ بامداد ایستگاه را ترک می‌کند. او کیسه‌ای پارچه‌ای با خود می‌برد. او دفترچه را در کیسه می‌گذارد. او کیسه را محکم می‌بندد. او به سکوی ۷ می‌رود. او روی نیمکت می‌نشیند. او چشم‌هایش را می‌بندد. او تا صبح همان‌جا می‌ماند. او هیچ تماسی نمی‌گیرد. او هیچ پیامی نمی‌فرستد. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است. او فقط نشسته است